۱۵. تعدد قرائات (۱۴۰۲/۱۱/۱۰)

سال تحصیلی (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - سه‌شنبه، ۱۰ بهمن ۱۴۰۲

- پیشگفتار (خلاصه)
- سیر بحث های انجام شده
- مشکل ثبوتی فهم تعدد قرائات در بیان مرحوم جعفر مرتضی
- مبادی فهم ثبوتی صحیح تعدد قرائات
    - الف) کلام ابوفاخته «ام الکتاب فواتح السور»
    - ب) تدوین تکوینی و فوق حدا‌کثری بودن قرآن کریم؛ «تبیانا لکل شیء»
    - نهی قرآن از اتباع متشابه در کلام صاحب المیزان و نقد آن
    - معنای ام‌ّبودن حروف مقطعه و استخراج علم جفر و اعداد از آن
- تدوین نگاشتی و تدوین معنایی
- مراد از « کلمة» و «کلمات » در قرآن کریم
- شروع تدوین نگاشتی از بسائط؛ طبایع حروف مجالی از ظهور بسائط اولیه
- أن النقطة تحت الباء
- مبدأ سوم : تساوق سبعة احرف قرآنی با خلق عالم بر سبعة»؛ روایت لیلة القدر در الغارات
- سبع المثانی و حروف مقطعه
- عدم نیاز حروف مقطعه منقوط به نقطه

پیشگفتار (خلاصه)

مبادی فهم ثبوتی صحیح نزول قراءات متعدد

مشکل ثبوتی فهم تعدد قرائات در بیان مرحوم جعفر مرتضی، کلام ابوفاخته «ام الکتاب فواتح السور ، تدوین تکوینی و فوق حداکثری بودن قرآن کریم؛ «تبیانا لکل شیء»، تدوین نگاشتی و تدوین معنایی، شروع تدوین نگاشتی از بسائط ؛ طبایع حروف مجالی از ظهور بسائط اولیه

سیر بحث های انجام شده

شاید حدود سال نود و سه بود که این بحث قرائات ذیل تفسیر مبارکه سوره ق شروع شد. از آیه «ما يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ» [1] به این بحث آمدیم. فهرست وار عرض میکنم؛ مطالبی مطرح شد. مقدمه النشر ابن جزری را خواندیم، مقداری از فصل الخطاب صاحب مستدرک را خواندیم، مقداری از کتاب «مرویات سنخ التلاوة» را خواندیم، البیان مرحوم خوئی را خواندیم. مباحثه ما همینطور متشتت بود. کمکم زمینهای فراهم میشد که این اطلاعات ما و مطالعاتی که میکردیم افزوده میشد. تا اینکه یک تعطیلی ای پیش آمد و بعد از تعطیلی به این صورت مباحثه را شروع کردیم و الآن هم بهدنبال همان هستیم.

مرحوم صاحب مفتاح الکرامه در مفتاح الکرامه «فرع» آوردند. این «فرع» برای بحثهایی که ما به دنبالش بودیم خیلی عالی بود. لذا آن را یک جوزه کردیم. عنوان جوزه را هم عنوانی از خود سید قرار داديم. فرمودند: «اعلم انه قد تواتر نقل الاجماع علی تواتر القرائات السبع» [2]. در فضای فقه خیلی تعبیر مهمی است. تواتر نقل اجماع بر تواتر قرائات. این جوزه را با همین عنوان مباحثه کردیم. به صفحه هفتم آن رسیدیم که مقام رابع بود. عدهای گفته بودند این تواتر، تواتر به عاصم است، نه به غیر آنها. از اینجا وارد بحث رسم المصحف شدیم. رسم المصحف تازه توجه ما را به خود جلب کرد. برای من خیلی مهم جلوه کرد. قبلاً هم توجه داشتیم اما نگاهی که برای هر کسی قانعکننده است را به آن نداشتیم. از روز اول به این صورت جلو رفته بودیم. لذا مباحث خیلی مهمتری پیش آمد. در این دو-سه جلسهای که گذشت ما این مباحث را مطرح کردیم. یکی-دو سؤالی که به دنبالش بودیم را مطرح کردیم. چون در چند سال اول به مسأله تعدد قرائات هم بحث شد، تکرار آنها بهصورت اشاره نیاز است.

---

[1] ق ۲۹

[2] مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين) نویسنده : الحسينی العاملی، السيد جواد جلد : ۷ صفحه : ۲۱۲

مشکل ثبوتی فهم تعدد قرائات در بیان مرحوم جعفر مرتضی

در جلسه قبل گفتم: یکی از مبادی بسیار مهم برای فهم ثبوتی این مطالب...؛ خیلی از افراد هستند که مشکل ثبوتی دارند. می‌گویند یعنی چه؟! مرحوم آسید جعفر مرتضی در کتاب «حقایق هامة حول القرآن الكريم» مطالبی دارند. در فدکیه هم صفحه‌ای هست به نام «کلمات السید جعفر مرتضی العاملي قده در باره قرائات». در جلد اول، صفحه دویست و نود و شش می‌فرمایند:

> القراءات .. تسواق القول بالتحريف:
>
> و يلاحظ: أن القراءات المختلفة، المنقولة على أنها توقيفية عن رسول اللّه (ص) .. قد اقتضت القراءة بالزيادة لحرف و كلمة، و جملة، و آية كاملة .. و القراءة بالنقيصة، كذلك، و القراءة بالتبديل لبعض الكلمات، أو الحروف، أو الجمل بغيرها. بل إن كلمة (وه)، في قوله تعالى في سورة الحديد: هُوَ الْعَيِّ الْحَمِيدُ، و كلمة: (من) في قوله تعالى في سورة التوبة على رأس المئة آية، و البسملة في الفاتحة، و في غيرها .. و غير ذلك، تكون من القرآن على قراءة، و ليست من القرآن على قراءة أخرى ..
>
> و كذلك الهاء في (تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ)، و في (لَمْ يَتَسَنَّهْ) و نحو ذلك[2].
>
> و هكذا الحال بالنسبة للتصحيفات في القراءة، و الاختلافات في الحركات الاعرابية، في بنية الكلمة، أو في حركة الآخر، و اختلاف اللهجات، و غير ذلك مما تقدم ذكره.
>
> و من الواضح: أن هذا ضرب من ضروب التحريف في القرآن، و لا نفهم معنى لان ينزل جبرئيل و يقول للنبي الآية الواحدة على الوجوه الكثيرة المختلفة، حسب اختلاف القراء في قراءتها، فيكرر القرآن عليه، وقد لتلكم الاختلافات الكثيرة، فان هذا لا يعدو عن أن يكون لعبا و عبثا بالقرآن الكريم، و مهزلة من مهازل العقل البشري، لا مبرر لها، و لا منطق يساعدها .. **[1]**

عنوانش را ببینید: «القراءات .. تسواق القول بالتحريف». بعد می‌گویند:

«و يالحظ: أن القراءات المختلفة، المنقولة على أنها توقيفية عن رسول اللّه (ص) ..، قد اقتضت القراءة بالزيادة لحرف و كلمة، و جملة، و آية كاملة .. و القراءة بالنقيصة، كذلك، و القراءة بالتبديل لبعض الكلمات، أو الحروف، أو الجمل بغيرها...».

«و من الواضح: أن هذا»؛ میخواهم ذهنیت ایشان را عرض کنم که آن مبادی ثبوتی خیلی مهم است. آنها که صاف نیست اینطور میشود.

«و من الواضح ان هذا»؛ این اختلاف قرائات، **«ضرب من ضروب التحريف في القرآن، و لانفهم معنى»**؛ چرا معنایی را نمیفهمند؟ چون هضم آن مطالب باوجود این سعه اختلاف قرائات سخت است. آن مستشرق گفته بود متنی مضطرب تر از قرآن در طول تاریخ بشر نیست، من هم عرض کردم «لَقَدْ أَرَتْنَا أَنْ تَذُمَّ فَمَدَحْتَ»[2]. ایشان میگویند: «و لا نفهم معنى»؛ این چه معنایی دارد؟! همانی که نوعاً به ذهن همه میآید. «لان ينزل جبرئيل و يقول للنبيّ الآية الواحدة على الوجوه الكثيرة المختلفة»؛ خب این یعنی چه؟! جبرئیل بیاید و یک آیه را چند جور بخواند! «لانفهم معنى». «حسب اختلاف القراء في قراءتها»؛ این همه اختلاف قرائت هست، «فيكرر القرآن عليه»؛ جبرئیل دو بار میخواند. یک بار «ملک» میخواند و یک بار هم «مالک» میخواند. این یعنی چه؟! «وقفا لتلكم الاختلافات الكثيرة، فان هذا لا يعدو عن أن يكون لعبا و عبثا بالقرآن الكريم، و مهزلة من مهازل العقل البشري»؛ یک نحو هزل و شوخی میشود. این چه شد؟! «لا مبرر لها، و لا منطق يساعدها»؛ این چطور چیزی است؟! عقل نمیفهمد.

لذا است که مدتی طول کشید قدم به قدم اینها را جلو رفتیم؛ افراد القرائه برای همین ها است. فلذا اجازه نمی دادند. الآن هم گفتم سید محمد بن علی الخلف الحسینی که یکی از مقرین بزرگ مصر است، و متصدی خیلی از چاپ این مصاحف در مصر او است، او کتابی نوشته به نام «الآیات البینات»، به کسانی که اجازه میدهند یک قاری در یک مجلس دو قرائت بخواند چه حملهای میکند! میگوید مجاز نیستید. نه اینکه قرائات را قبول نداشته باشند. میگویند مجاز نیستید در یک مجلس هر دو را با هم بخوانید. کتاب او را ببینید. خیلی جالب است.

---

[1] نام کتاب : حقايق هامة حول القرآن الكريم نویسنده : العاملي، السيد جعفر مرتضى جلد : ۱ صفحه : ۲۹۶

[2] نهج البلاغه نویسنده : صبحي صالح جلد : ج۱ صفحه : ۳۸۸

مبادی فهم ثبوتی صحیح تعدد قرائات

الف) کلام ابوفاخته «ام الکتاب فواتح السور»

این مطالب ثبوتی که ایشان می‌گویند «لانفهم معنی»، چه چیزهایی بود؟ یکی از آن‌ها حرف ابوفاخته بود که در جلسه قبل هم عرض کردیم. در هیچ کتاب تفسیری –هزار هزار کتاب تفسیری- قول ابوفاخته راجع به حروف مقطعه نیامده که نیامده! خود ما هم با این‌که سال‌ها گذشته بود، اولین بار آن را ذیل آیه محکم و متشابه دیدیم. عجب! این یکی از بهترین اقوال برای حروف مقطعه است. چطور هیچ‌کس آن را نگفته؟! فخر رازی بیست و دو- بیست و سه قول آورده اما این را نیاورده. هفته قبل هم کتاب حاج آقای حجتی را هم آوردم و خواندم. ایشان هم این همه اقوال را ذکر می‌کند اما اسمی از آن نمی‌برد.

این برای خود من خیلی لذیذ است، تکرار هم کرده‌ام؛ اولین باری که این حرف را در المیزان دیدم، گفتم عجب حرف خوبی است! ابوفاخته چه کسی است؟ در چه قرنی بوده؟! کدام مفسری است که این حرف به این خوبی را زده؟! چون مدتی بود که من روی آن فکر می‌کردم. بعد بعدنبال آن رفتم و دیدم شیخ مفید می‌گویند از رفیقهای شش دانگ کمیل بوده و مرتب ملازم امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده! گفتم خب چقدر خوب شد. طبری هم با سه واسطه آن مطلب عالی را از او نقل می‌کند. آن حرف چیست؟

> حدثنا عمران بن موسى قال، حدثنا عبد الوارث بن سعيد قال، حدثنا إسحاق بن سويد، عن أبي فاختة أنه قال في هذه الآية:"منه آيات محكمات هن أم الكتاب"، قال:"أم الكتاب" فواتح السور، منها يستخرج القرآن - (الم ذلك الكتاب) ، منها استخرجت"البقرة"، و (الم الله لا إله إلا هو) منها استخرجت"آل عمران[1]

عجب حرفی؟! عجب مطلبی شد! «استخرجت» غیر از آن هایی است که مفسرین می‌گویند در معنایش توافقی دارد و ... . آن‌ها یک کلیاتی است. این خیلی مهمتر است. آن هم به‌صورت این نقل جانانه. این یکی از مبادی بحث ما است. نباید قول ابوفاخته را دست کم بگیریم. خود ابوفاخته ذیل آیه «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» فرمود:[2]

> عن يحيى بن يعمر وعن أبي فاختة في هذه الآية (ولقد آتيناك سبعا من المثاني والقرآن العظيم) قال هي أم الكتاب[3]

«السبع المثانی» چیست؟ در مورد سوره مبارکه حمد خیلی روایت هست ولی ذیل همین آیه از ابوفاخته هست که گفته «السبع المثانی ام الکتاب». آقای ابوفاخته نزد شما «ام الکتاب» چیست؟ فواتح السور است. یعنی «السبع المثانی» فواتح السور میشود. منافاتی هم با سوره مبارکه حمد ندارد. شاید این بحثها جلوتر شده باشد. خود شما هم ملاحظه کنید بین اینها اصلا منافاتی نمیبینید. بنابراین وا میگوید «السبع المثانی» ام الکتاب است. این را داشته باشید.

---

[1] تفسير الطبري = جامع البيان ت شاكر (۶/ ۱۸۳)

[2] الحجر ۸۷

[3] تفسير الطبري = جامع البيان ت شاكر (۱۷/ ۱۲۸)

ب) تدوین تکوینی و فوق حداکثری بودن قرآن کریم؛ «تبیانا لکل شیء»

این مبداء دوم ما است؛ در آیات شریفه خیلی روشن خدای متعال میفرمایند همه چیز را در قرآن آوردهایم. خب حالا ما مدام تاویل کنیم. میگوییم ریاضی، فیزیک، شیمی و اقتصاد در قرآن کجا است؟! پس عینی همه چیزی که مربوط به هدایت است. این را ما تاویل میکنیم. قبلاً مفصل صحبت کردیم که قرآن محکم حرف خودش را میزند. همین قرآنی که در دست شما است، کتاب مبین است؛ «الٓمٓ، تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡحَكِيمِ» [1] همچنین تحدی ای که صورت میگیرد. بعد هم روایات است. روایات مفصلی که ائمه علیهمالسلام فرمودند همه چیز در قرآن است. در روایت بود:

> 35- سن، المحاسن عثمان عن سماعة قال سمعت أبا عبد الله ع يقول إن الله أنزل عليكم كتابه الصادق الباز فيه خبركم و خبر ما قبلكم و خبر ما بعدكم و خبر السماء و خبر الأرض فلو أتاكم من يخبركم عن ذلك لعجبتم [2]

«فلو أتاكم من يخبركم عن ذلك لعجبتم»؛ چه زمانی تعجب میکنید؟ اگر یک امر تعبدی علی العمیاء باشد، به علم امام اتکا کنیم که تعجبی ندارد. میگوییم امام میفرمایند مثلاً من از آیه «مالک یوم الدین» میفهمم که الآن در خیابان آن ماشین میرود. تعجب میکنیم؟! میگوییم امام معصوم است، اینکه تعجبی ندارد. وقتی تعجب میآید که ببینیم حضرت به ما نشان میدهند که در این آیه این استفاده میشود. لذا سیوطی در الاتقان دارد که ابن عباس گفت: «لو ضاع لي عقال بعير لوجدته في كتاب الله تعالى» [3]؛ حتی اگر ریسمان پای شترم گم شود، از قرآن آن را پیدا میکنم. خب اینها تعبیراتی است که بوده. ما هم مدام تاویل کنیم؟! با تاویل که نمیتوانیم لسان قرآن را تغییر بدهیم. خب این الآن کتاب مبین است. این هم مبداء دوم بود. فلذا حداکثرهایی که همیشه راجع به قرآن میگفتند، عرض کردم این فوق حداکثری است. ما سر در نمیآوریم، خب وقتی سر در نمیآوریم کار تمام میشود؟! نمیشود چون ما سر در نمیآوریم کار تمام شود. این هم مبدأ دوم.

بنابراین به علم الله تعالی، قرآن کریم تدوین تکوینی است، قرآن هم خیلی جالب میگوید: اگر نتوانستی مثل آن را بیاوری «فَإِلَّمۡ يَسۡتَجِيبُواْ لَكُمۡ فَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَآ أُنزِلَ بِعِلۡمِ ٱللَّهِ» [4] یعنی فقط خدا است که میتواند قرآن را بیاورد. چرا؟ چون تنها خدا است که علم مطلق به تکوین دارد.

علم مطلق خودش را در این کتاب پیاده کرده است. این مطلب مهمی است. نباید از این واضحاتی که می‌گوید کوتاه بیایید. حضرت فرمودند همه چیز آخر و اول، دنیا، صغیر و کبیر، جزئی و کلی را می‌دانم، همانطوری که به کف دستم نگاه می‌کنم و می‌بینم. بعدفرمودند «اعلم ذلک من کتاب الله».

> و الله إني لأعلم ما في السماوات و ما في الأرض و ما في الجنة و ما في النار و ما كان و ما يكون إلى أن تقوم الساعة ثم قال أعلمه من كتاب [الله] أنظر إليه هكذا ثم بسط كفيه ثم قال إن الله يقول إنا أنزلنا إليك الكتاب فيه تبيان كل شيء[5]

روایت دیروز راجع به مصحف حضرت صدیقه سلام الله علیها را نگاه کردم. هم در کافی بود و هم در بصائر. حضرت فرمودند:

> عن أبي بصير قال: دخلت على أبي عبد الله ع فقلت له جعلت فداك إني أسألك عن مسألة ... ثم سكت ساعة ثم قال و إن عندنا لمصحف فاطمة ع و ما يدريهم ما مصحف فاطمة ع قال قلت و ما مصحف فاطمة ع قال مصحف فيه مثل قرآنكم هذا ثلاث مرات و الله ما فيه من قرآنكم حرف واحد[6]

تعبیر حضرت این بود: «مصحف فیه مثل قرآنکم هذا ثلاث مرات». خب خود مصحف حضرت صدیقه سلام الله علیها طبق نقلی که مجلسی اول فرمودند همه اش حروف مقطعه است. یکی از شعب استخراج علوم از قرآن است. مصحف حضرت چیزی نیست جز شعبه‌ای از علم القرآن. تمام علوم در قرآن است، وقتی به نحوه های مختلف ظهور پیدا می‌کند، یکی از آن‌ها مصحف حضرت صدیقه سلام الله علیها می‌شود. یکی از آن‌ها جفر است. دیگری علوم دیگر است. همه این‌ها در قرآن کریم موجود است. این‌ها ادله روشنی دارد. وقتی ما گیر افتادیم تاویل کنیم، غیر از این است که ما خودمان را از گیر افتادن فارغ کنیم و ببینیم عبارت چه می‌گوید. این هم مبدأ دوم است. قرآن تدوینی کل تکوین است.

---

[1] لقمان ۲

[2] بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج۸۹ ؛ ص۹۰

[3] الإتقان في علوم القرآن (۴/ ۳۰)

[4] هود ۱۴

[5] بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج۱، ص: ۱۲۷

[6] الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج١ ؛ ٢٣٨ص

نهی قرآن از اتباع متشابه در کلام صاحب المیزان و نقد آن

شاگرد: تقارنی که بین علم جفر و قرآن فرمودید را برای مصحف حضرت فرمودید؟

استاد: عرض کردم ام الکتاب حروف مقطعه است. هر کجا هم حروف مقطعه در قرآن آمده، تعبیر «تشابه» برای آن نیست. « الٓرٰ كِتٰبٌ أُحۡكِمَتۡ ءَايَٰتُهُۥ[1]، «هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۡهُ ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ[2]».

شاگرد: علم جفر را برای چه فرمودید؟

استاد: صحبت سر این است که وقتی قرآن از حروف مقطعه استخراج می‌شود، با راه‌های مختلفی بسط پیدا می‌کند، و همه آن‌ها قرآن است. چرا؟ چون ام الکتاب است. وقتی «ام الکتاب» باز می‌شود، انواع متشابهات می‌شود. یکی از انواع متشابهات «الحدیث» است. جلوتر عرض کرده بودم مبنای صاحب المیزان بر تفسیر الکتاب بالکتاب است. از جاهایی که ایشان مجبور شدند بگویند اینجا با آن جا فرق دارد، همین متشابهات است. ذیل آیه شریفه متشابهات می‌فرمایند: قرآن می‌فرماید بعضی از آن‌ها محکمات است و بعضی از آن‌ها متشابهات. اما در سوره مبارکه زمر می‌گوید کل قرآن متشابه است. پس می‌فهمیم این متشابه با آن متشابه با هم فرق دارند. این فرمایش ایشان است.

حال روی مبنای ابوفاخته جلو بیایید. البته ایشان همان جا حرف ابوفاخته را رد کردند. قبلاً از در ایشان بحث کرده‌ایم. اگر الآن روی مبنای ابوفاخته جلو بیایید، چقدر آیه عالی است. در سوره آل عمران آیه این است: «هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۡهُ ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ وَأُخَرُ مُتَ
فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمۡ زَيۡغٞ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ ٱبۡتِغَآءَ ٱلۡفِتۡنَةِ وَٱبۡتِغَآءَ تَأ
طباطبایی در در ابوفاخته فرمودند اگر حرف ابوفاخته درست باشد، آیه قرآن از اتباع متشابه مذمت می‌کند. اگر حرف ابوفاخته درست باشد، فقط فواتح السور محکمات می‌شود، امّ می‌شود، بقیه قرآن متشابه می‌شود. قرآن هم نهی می‌کند که به‌دنبال متشابه نروید. یعنی سراغ قرآن نروید. این جواب ایشان در المیزان به ابوفاخته بود.

اندازه‌ای که به ذهن ما می‌آمد، چند سال پیش بحث کردیم؛ قرآن کریم اصلاً از اتباع متشابه نهی نمی‌کند. اصلاً عبارت نهی نیست. می‌فرماید: «وَأُخَرُ مُتَشَٰبِهَٰتٞ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمۡ زَيۡغٞ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ ٱبۡتِغَآءَ ٱلۡفِتۡنَةِ وَٱبۡتِغَآءَ تَأۡوِيلِهِۦ»؛ آیه نمی‌گوید که شما سراغ متشابه نروید. می‌گوید کسانی که در دلشان مریضی است در اینجا می‌توانند سوء استفاده کنند. از

محکمات که سر در نمی‌آورند. هیچ چیزی هم از آن نمی فهمند و کاری‌ش هم نمی‌توانند بکنند. آن چه که جوانگاه «فی قلوبهم مرض» است، کجا است؟ متشابهات است. آیه کجا گفت اصالً سراغ متشابهات نروید؟! آیه که این را نفرموده تا شما حرف ابوفاخته را در کنید. آن هم ابوفاخته! در المیزان اشاره نکرده بودند که او کیست، لذا من به دنبالش بلند شدم تا ببینم این مفسر چه کسی است که این حرف را زده.

خب حالا روی مبنای ابوفاخته ببینید که چقدر عالی می‌شود. آن آیه می‌فرماید: کتاب، محکم و متشابه دارد. در سوره مبارکه زمر نفرموده «الله نزّل الکتاب»، فرموده «اللّٰهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَ

كِتٰبا مُّتَشٰبِهٰا»[3]. «الحدیث» اصلاً با حروف مقطعه جور نیست. «الحدیث» یعنی «یحدّث، یُفهم المعنی، یلقی فی ذهن المخاطبین حدثا و معنی و اخبارا»، اما حروف مقطعه به این صورت است؟! همه عرف وقتی می‌خوانند «الم»، چه چیزی از آن می‌فهمند؟ چه حدیثی است؟ هیچی. فقط به امر الهی آن را می‌گویند. وقتی قرآن می‌خواهد بفرماید «اللّٰهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ»؛ در اینجا دیگر محکم معنا ندارد. این امّ‌نیست. این «الحدیث» است. لذا می‌فرماید: «كِتٰبا مُّتَشٰبِهٰا»،کلش متشابه است. یعنی دیگر اینجا آن احکامی که ابوفاخته به ما می‌گوید، در اینجا نیست.

شاگرد: حالا که متشابه شد، جفر چطور از متشابه در می‌آید؟

استاد: اتفاقا خود تو‌ین کلمه «متشابها» با جمع «متشابهات» در آن آیه، نکته‌ای دارد. «امّ»، «ام الکتاب»، «استخرجت» داریم، «امّ» به چه صورت است؟ معدنی است که از آن استخراج می‌شود و بیرون می‌آید. لذا وقتی می‌فرماید «محکم»، «امّ» است یعنی حرف ابوفاخته خیلی مناسب است. «وَأُخَرُ مُتَشَٰبِهٰتٌ» یعنی متشابهات از این ام استخراج شده. وقتی از امّ استخراج شده، چرا متشابهات است؟ تا ما اموت امّ‌را از سائر روایات و ادله روشن نفهمیم، این «متشابهات» را هم نمی فهمیم به چه صورت است. «متشابهات»در این معنا، غیر از آن معنای رایجی است که در ذهن ما بوده. آن معنای رایج سر جایش درست است. ما هرگز آن معنای رایج در «متشابه» و «محکم» را نمی‌کنیم. آن یک چیز درستی است. برای طرفینش روایت هم دارد. و استعمال لفظ در اکثر از یک معنا هم جایز است. قرآن کریم آن را فرموده است. «محکمات» معانی اصل هستند و «متشابهات» ذو وجوه هستند، این را به آن بر می‌گردانیم؛ سر جایش معنای بسیار خوبی است. صحبت هم کرده‌ایم. ما که طرفدار حرف ابوفاخته هستیم نمی‌خواهیم آنها را در کنیم. می‌خواهیم به‌عنوان یک قول بسیار عمیق‌تر و به‌عنوان محور اصلی آیات محکم و متشابه آن را مطرح کنیم. آن هم از کسی که به تعبیر مرحوم مفید از اصحاب خاص امیرالمؤمنین بوده. بدون شنیدن که نمی‌آید برای قرآن حرف بزند. آن هم مطلب به این مهمی را. لذا ما می‌خواهیم از حرف او در بیاوریم.

خب حالا متشابهات چه می‌شود؟ یعنی «امّ» طوری است که شما می‌توانید آن را مجمعی قرار بدهید و از آن به شأن‌های مختلف مخرج و محل خروج قرار بدهید.

---

[1] هود ۱

[2] آل عمران ۷

[3] الزمر۲۳

معنای امّ بودن حرف مقطعه و استخراج علم جفر و اعداد از آن

شاگرد: متشابهات از این حیث که همه آنها استخراج نمی‌شوند؟

استاد: چند مثال را عرض کنم. قبلاً صحبت اینها شده است. می‌خواستم بگویم چون ایشان -مرحوم جعفر مرتضی- می‌فرمایند «نفهم»، ما به یک امور ثبوتی نیاز داریم که دست به دست هم بدهد، آن وقت ببینیم که می‌فهمیم و دیگر از نظر ثبوتی مشکل نمی‌شود.

در تفسیر عیاشی هست که آن اموی با حالت مسخره به حضرت عرض می‌کند...؛ به قول عراقی ها «شنو هذا؟!». «شنو هذا "التنبیه رابع عشر"؟!». حاج آقا می‌فرمودند صاحب جواهر بالای منبر فرمودند «شنو هذا "التنبیه رابع عشر"، حرام هذا». ایشان گفته بود که صاحب جواهر با اصول مفصل مخالف بود. بعد بالای منبر آمده بود و گفته بود این چیست؟! بحث اصولی که «ینبغی التنبیه علی امور»، یک دفعه «التنبیه رابع عشر». «شنو هذا؟!». شاید «حرام هذا» را هم داشتند. به گوش مرحوم شیخ رسید و گفتند امروز آقای صاحب جواهر در درس این را گفته اند. حاج آقا فرمودند ایشان اصول من را نمی‌گویند! حاج آقا هر وقت این را می‌گفتند، می‌گفتند پس چه کسی را می‌گویند؟! ماشاءالله غیر از شما چه کسی؟!

آن اموی ملعون که ملحد بود، آمد و گفت:

> ...حدثنا أبو جمعة رحمة بن صدقة قال: أتى رجل من بني أمية و كان زنديقا- جعفر بن محمد ع فقال قول الله عز و جل في كتابه الم‌ص أي شيء أراد بهذا و أي شيء فيه من الحلال و الحرام و أي شيء فيه مما ينتفع به الناس قال فاغتاظ من ذلك جعفر بن محمد ع فقال أمسك ويحك الألف واحد و اللام ثلاثون و الميم أربعون و الصاد تسعون كم معك فقال الرجل أحد و ثلاثون «و مائة فقال له جعفر بن محمد ع إذا انقضت سنة إحدى و ثلاثين و مائة انقضى ملك أصحابك قال فنظرنا فلما انقضت سنة إحدى و ثلاثين و مائة يوم عاشوراء دخل المسودة الكوفة و ذهب ملكهم[1]

«الم‌ص أي شيء أراد بهذا و أي شيء فيه من الحلال و الحرام»؛ این «الم‌ص» چیست؟! با حالت تمسخر گفت. اینها در طول تاریخ بوده. حضرت فرمودند: «أمسك ويحك»؛ این «امسک» به چه معنا است؟ یعنی «یستخرج القرآن»؟! به این معنا که یعنی معانی و کلمات؟! نه. حضرت روی یکی

از اوالد امّ‌رفتند. امّ‌اوالد دارد. حضرت روی یکی از این اوالد امّ‌رفتند. فرمودند: الف، یک است. لام سی است، میم چهل است، صاد نود است. بعد فرمودند اینها را جمع بزن. حکومت بنی امیه شما در این سال از بین میرود. مرحوم مجلسی در بحارالانوار مفصل راجع به این حدیث بحث کردهاند.

ببینید تا حضرت فرمودند: «ساکت شو، الف چند است؟» یعنی در اینجا کاری ندارند که «الف» مثلاً یعنی «انا الله المالک»، «الف» یعنی «آلاء الله». اینجا کاری ندارند که «الف» یعنی «آلاء الله» چرا؟ چون «آلاء الله» که ربطی به یک ندارد. حضرت در اینجا میفرمایند حروف مقطعه امّ‌است. یکی از اوالد امّ‌اوالد ابجد و اعداد است. همین که شما حروف مقطعه قرآن را به وادی ارتباط این حروف با اعداد بردید، یک دنیا و یک عالم فتح باب شده است. این امّی است که برای هر ولدش تا روز قیامت، نسل میلیارد نفری میآید. این امّ‌است. در همین وادی وقتی جلو میروید علم جفر در میآید. یعنی بعداً هر حرفی با عددی مربوط میشود. آن عدد هم با حروف دیگر و آن چیزهایی که من بلد نیستم.

گاهی این کلیاتی که در مباحثه شنیده بودم را در مباحثه گفتم، دیدم بعضی از آقایان میروند و میگویند فلانی علم جفر بلد است. یک روز یک آقایی به اینجا آمدند و من خجالت کشیدم. گفتند از شیراز آمدهام و گفته اند که تو علم جفر بلد هستی! البته چون کار کرده بودند تا من گفتم خندیدند و فهمیدند که چه میگویم. گفتم من یک کلمه یک جا شنیدهام و یک کلیاتی را در مباحثه میگویم، کسی که نمیداند میگوید او بلد است. ایشان گفتند اه! فهمیدند و من خجل شدم. منظور اینکه وقتی من میگویم علم جفر و ... به این معنا نیست که من بلد هستم. فقط کلیاتی است که همه شما شنیدهاید و من هم شنیدهام.

علم جفر؛ از حروف به اعداد پل میزنید، دوباره از اعداد به حروف بر میگردید. پس امّ‌هستند. امّی هستند که در وادی اعداد میروید، یک دم و دستگاهی خودش به پا میشود. خدای متعال تدوین تکوین کرده است. یعنی بخش بسیار مهم و اساسی از تکوین همین نظام اعداد است. حالا بر میگردید و میگویید «الم»، الف یعنی «أنا»، لام یعنی «الله»، میم یعنی «ملک»؛ «أنا الله الملک». روایتش هم هست. ای اینکه «الف آلاء الله»[2] و ... . «ام من حرف إلا وهو اسم من أسماء الله عزوجل»[3]. آن روایت[4] از امام رضا علیهالسلام را در جلسه هوش مصنوعی خواندم. ماموون از حضرت امام رضا علیهالسلام سؤال کرد و حضرت جواب دادند. عمران دوباره گفت بیشتر توضیح بدهید، حضرت قشنگ به او حالی کردند که وقتی این حروف را میگویی هیچ معنایی ندارد. بعداً آن را به معنایی تألیف میکنید. دقیقاً آن چه که امام علیهالسلام میفرمایند یکی از اوالد این امّ‌است. آن اوالد چیست؟ زبان طبیعی است؛«الحدیث» است. «الحدیث» یکی از متشابهات است. «متشابهات» به چه معنا است؟ یعنی به جایی میرسد که بسط به نهایت خودش میرسد. حالا به عدد بروید، به معنا بروید، یا به نگاشت بروید.

---

[1] معاني الأخبار، النص، ص: ۲۸

[2] التوّحيد ويسندە : الشيخ الصدوق جلد : 1 صفحه : ۲۳۶

[3] همان ۲۳۵

[4] التوّحيد ويسندە : الشيخ الصدوق جلد :۱ صفحه : ۴۳۷

تدوین نگاشتی و تدوین معنایی

قبلاً تدوین نگاشتی را عرض کرده بودم. تفاوت تدوین معنایی زبانی با تدوین نگاشتی را بیان کردیم. تدوین زبانی این است که با همین مفاهیم ای خداوند به همه بشر داده و می‌فهمند، قرآن کریم نازل شده و ذو وجوه هم هست؛ هم «ملک یوم الدین» است، و هم «مالک یوم الدین».از حیث معنا و کلام مبداء عالم را توصیف می‌کند. ای آنی که عرض کردم دستیابی به این احادیث شریفه یکی از بهترین روزهای مباحثه ما بود. در تفسیر الامام العسگری علیه‌السلام حضرت فرمودند:

«كل القرائتين حق»؛ هر دوی آنها حق است. چرا فرمودند حق است؟ چه بگویی «قُلُوبُنَا غُلْفٌ»[1] و چه بگویی «قلوبنا غلُف». در تفسیر منسوب به حضرت فرمودند «کلا القرائتین حق»، چرا؟ چون دارد تدوین معنایی تکوین می‌کند. یعنی در یک عبارتی که معنای زبانی دارد، دارد از واقعه‌ای خبر می‌دهد. خب چرا حق است؟ حضرت فرمودند: «و قد قالوا بهذا و بهذا جمیعا»؛ کسانی که مقابل حضرت بودند، هردوی آنها را گفته بودند؛ هم تکبر کرده بودند و هم استهزاء کرده بودند. دو تا قرائت آمده، چون هر دو را گفته بودند، پس هر دو قرائت هستند. به این تدوین معنایی می‌گوییم.

---

[1] البقره ۸۸

مراد از «کلمة» و «کلمات» در قرآن کریم

تدوین نگاشتی اصالًکاری به معنا ندارد. من اینطور به ذهنم میآید، چون مباحثه است میگویم ات روی آن تأمل کنید. در آیات شریفه و در لسان قرآن کریم «کلمه» زیاد به کار میرود. شما از ارتکاز خودتان ببینید که از این کلمه چه چیزی به ذهنتان میآید. «قُل لَّوْ كَانَ ٱلْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَٰتِ رَبِّي لَنَفِدَ ٱلْبَحْرُ قَبْلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَٰتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِۦ مَدَدًا[1] وَلَوْ أَنَّمَا فِي ٱلْأَرْضِ شَجَرَةٍ أَقْلَٰمٌ وَٱلْبَحْرُ يَمُدُّهُۥ مِن بَعْدِهِۦ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَٰتُ[2] اللَّهِ» به چه معنا است؟ «كَلِمَةُ ٱللَّهِ هِيَ ٱلْعُلْيَا[3]» «إِنَّمَا ٱلْمَسِيحُ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ ٱللَّهِ وَكَلِمَتُهُۥٓ أَلْقَىٰهَآ إِلَىٰ مَرْيَمَ[4]». این اطلاق «کلمه» به چه معنا است؟ مفسرین اقوالی را گفته اند ولی تازه نگاه نکردهام. ولی فعلاً میخواهم بهعنوان چیزی که روشن است، بگویم تا بعد نباید آن برویم.

من به این صورت عرض میکنم که در اینجا خیلی بعید است که «کلمات» را بر مصحف شریف حمل کنند. چرا؟ چون یک طرف حبری را جلوی خودتان میگذارید و مصحف را میبوسید. تمام میشود. یعنی چه که اگر اقیانوس هم بیاید نمیتواند «کلمات الله» را بنویسند؟ اینجا ظاهر در این است که «کلمه» یک کلمه تکوینی است. یعنی کسانی که در دستگاه تکوینی الهی نقش ایفاء میکنند. «مَّا نَفِدَتْ كَلِمَٰتُ ٱللَّهِ»؛ تمام نمیشود. اگر قرآن بخواهد این «کلمات الله»ی که «لاتنفد» است تدوین کند، به چه صورت باید تدوین کند؟ این کلمات از سنخ شیء و وجود هستند؟ یا از سنخ معنا هستند؟ حضرت عیسی شخص هستند که «کلمتی» است؟ یا یک معنایی است؟ کدام است؟ شخص هستند. «کلمة الله» و «کلمات الله» اگر کلمات تکوینی هستند، خدای متعال میخواهد این کلمات را در کتاب خودش تدوین کند. چطور تدوین میکند؟ «وَمَا يَسْتَوِي ٱلْأَحْيَآءُ وَلَا ٱلْأَمْوَٰتُ إِنَّ ٱللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَآءُ وَمَآ أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي ٱلْقُبُورِ[5]» که دیگر راجع به کتاب مبین بود.

شاگرد: « مَا لِهَٰذَا ٱلْكِتَٰبِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّآ أَحْصَىٰهَا[6]؟

استاد: نه، آن برای نامه اعمال است.

شاگرد2: «وَمَا مِنْ غَآئِبَةٍ فِي ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَٰبٍ مُّبِينٍ[7]»

استاد: نه، جایی که میگوید هیچ صغیر و کبیری را ترک نکردیم و همه چیز در آن هست. در ریشه مغادره است. امروز برای من آدرسی از سایتی را فرستادند؛ «tafsir.app». سایت خیلی خوبی است. از چیزهای خیلی خوب این سایت در بخش جستوجوی آن است. خیلی جالب است. یادتان باشد. هر جور جستوجوی نوعی را میخواهید به شما میدهد. مثلاً میگویید هر چه اسم فاعل در قرآن هست را برای من بیاور. هر چه فلان حرف هست را برای من بیاور. این دکمه خیلی جالب است. مثلاً هرچه حال در

قرآن هست را برای من بیاور. هر چه موصوف و صفت است برای من بیاور. مفصل هم هست؛ انواع و اقسام جست و جوها را دارد.

تدوین نگاشتی را عرض می‌کردم. روی آن تأمل کنید. بر فرض و تصور، اگر خدای متعال منظورش از «ما نفدت کلمات اللّه»، اشیاء و کلمات تکوینی باشد؛ تکوین هم به‌معنای وسیع آن منظور باشد که نفس الامر است. خدای متعال می‌خواهد کل علم خودش و کل این کلماتش را تدوین کند. تدوین معنایی؟! تدوین معنایی که برای مفاهیم با بشر است. خودش می‌خواهد برای انبیاء و اوصیاء تدوین کند. در جلسه قبل حدیث «الحقائق للانبیاء»[8] را عرض کردم.

---

[1] الکهف ۱۰۹

[2] لقمان ۲۷

[3] التوبه ۴۰

[4] النساء ۱۷۱

[5] الانعام ۵۹

[6] الکهف ۴۹

[7] النمل ۷۵

[8] بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام , جلد۸۹ , صفحه۱۰۳؛ «قَالَ وَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الْعِبَارَةِ وَ الْإِشَارَةِ وَ اللَّطَائِفِ وَ الْحَقَائِقِ فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ وَ الْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ وَ اللَّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ وَ الْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ».

شروع تدوین نگاشتی از بسائط؛ طبایع حروف مجالی از ظهور بسائط اولیه

خب در تدوین نگاشتی چه کار می‌کند؟ عرض من این است که وقتی در اینجا می‌خواهیم وجودات را تدوین کنیم، آن نماد و نشانه‌ای که خدای متعال برای تکوینیات قرار داده، هر نشانه به ازاء یک شیء است. نه نشانه به ازاء یک معنا. نسبت به آن جعل هم ما خبر نداریم، چه بسا وقتی به علم الله تعالی برویم، ببینیم که این قرارداد هم روی حکمت و حساب است، نه روی جزاف. یعنی تدوین خدای متعال روی درستی است.

خب حالا چه طور از اینجا شروع می‌شود؟ همانی که حضرت به عمران صابی فرمودند. اولی که حضرت فرمودند، فرمودند[1] اولین چیزی که خداوند آفرید، بعد از اصل الاراده و الابداع، حروف بود. آن حروف، این حروف لفظی نیستند، چون هنوز بشری نبود که این الفاظ را بگوید. آن حروفی که حضرت فرمودند کل عالم به آن بر می‌گردد، تدوین تکوینی نگاشتی برای بسائط است. یعنی خدای متعال این حروفی که ما داریم را به ازاء چه چیزی قرار داده؟ به ازاء تکوین خودش در بسائط اولیه‌ای که آن‌ها مصادر فیض هستند. آن‌ها هستند که کانال‌های نزول فیوضات الهی در تمام عوالم هستند. لذا چقدر جالب می‌شود که این‌ها اولین چیزهایی هستند که خدای متعال آفریده است! ولو حضرت بسیار زیبا بین شئونات این حروف با اصل آن‌ها جمع کرده‌اند.

شاگرد: مقصود از حروف چه حرفی است؟

استاد: حرف چیست؟ شما کلام را تقطیع کنید، به حرف می‌رسید و دیگر نمی‌توانید آن را تقطیع کنید. می‌گوییم «زید» چیست؟ «ز»،«ی»، «د». «ز» را تقطیع کنید! تقطیع ندارد، بسیط است. بسیط یعنی لایتجزی. وقتی به «ی» و «د» می‌رسید، حرف است که لایتجزی است. خدای متعال توسط این حروف لایتجزی به ما می‌گوید هر حرفی که لایتجزی است، به ازاء یک موجود مقدس در عالم است که آن هم بسیط است؛ لایتجزی است. دیگر خود آن مخلوق من دو جزء ندارد. من آن را با چند جزء خلق نکرده‌ام.

شاگرد: هویت این حرف چیست؟ فرمودید بشری نبود تا به آن تکلم کند.

استاد: هویت آن حرف، قبل از بشر است.

شاگرد: هویتش چیست؟ هویت حرفی که قرار است نگاشت و تدوین بسائط اولیه باشد.

استاد: من اول نگاشت شده را می‌گویم.

شاگرد: خب آن نگاشت شده، بسائط اولیه است. حال حرف می‌خواهد آن را تدوین کند. آن حرفی که می‌خواهند آن را تدوین کند حقیقتش چیست؟ همین حروف است؟

شاگرد2: می‌گویند حروف مقطعه از چیست؟ نمادی که به ازاء آن‌ها قرار داده شده چیست؟

استاد: مثال ساده‌ای که مکرر گفته ام را عرض کنم. آن را تکرار می‌کنم تا ذهن به آن نزدیک شود. ببینید چقدر سؤال ساده‌ای است! اما وقتی جلو می‌روی، می‌بینی کلید مطالب مهمی شد. پدر و مادری می‌خواهند اسم بچه خود را «زید» بگذارند. اسم بچه را «زید»ی می‌گذارند که از دهن پدر در می‌آید؟ ای «زید»ی که از دهان مادر در می‌آید؟ ای «زید»ی که از دهان همسایه در می‌آید؟ هیچکدام از آن‌ها. «زید» به‌عنوان یک لفظ، یک طبیعی دارد. لفظی که از دهان پدر و مادر می‌آید، فردی از «زید» است که تلفظ می‌شود. ای بگویی «زید»ی که در شناسنامه اش نوشته؟ خب اگر شناسنامه اش عوض شد،دیگر او نیست. ببینید چقدر واضح هر کسی می‌فهمد که وقتی می‌خواهند اسم بچه خود را «زید» بگذارند، پدر و مادر دارند طبیعی لفظ «زید» را قرار می‌دهند. نه یکی از افراد آن را که از دهان این و آن در می‌آید. چقدر واضح است! خب حال طبیعی «زید» چند لفظ است؟ یک طبیعی است. اما همینجا وقتی «زید» را بررسی می‌کنید می‌گویید «زید» که سه حرف است. پدرو مادرش دارند سه حرف را نام بچه خود می‌گذارند. سؤال این است: آن «ز»ای که جزء طبیعی «زید» است، کدام فرد «ز» است؟ «ز»ای که از دهان پدر در می‌آید؟ ای در فلان کتاب می‌نویسند؟ کدام «ز» جزء «زید» است؟ آن هم طبیعی «ز» است. وقتی شما «ز» را می‌نویسید، کسی که گوش ندارد اصلاً در عمرش «ز» نشنیده است ولی «ز» را به‌عنوان یک نقش می‌شناسد. شما هم آن را می‌گویید و گوش شما آن را به‌عنوان یک صوت شنیده است، الآن وقتی کسی نقش «ز» را می‌بیند با شمایی که صوت آن را می‌شنوید و نقش آن را می‌بینید، در درک طبیعی حرف «ز» که جزئی از «زید» است، تفاوت دارید؟ نه. پس معلوم می‌شود که صوت، مقوم طبیعی نیست. «ز» یک طبیعی دارد که در مجالی مختلف خودش را نشان می‌دهد. پس «ز»ای که در صوت می‌گویید یکی از مجالی طبیعی «ز» است. نه دقیقاً تمام هویت او.

خب وقتی به این صورت شد به این آیه شریفه برمی‌گردیم. «فَلَآ أُقۡسِمُ بِمَوَٰقِعِ ٱلنُّجُومِ ۦ وَإِ

لَقَسَمٌ لَّوۡ تَعۡلَمُونَ عَظِيمٌ، إِنَّهُۥ لَقُرۡءَانٞ كَرِيمٞ فِي كِتَٰبٖ مَّكۡنُونٖ لَّا يَمَسُّهُۥٓ إِلَّا ٱلۡمُطَهَّرُونَ[2]؛ قرآن کریم در کتاب مکنون هست. به چه لفظی؟ یعنی اول یک لفظی گفته شده و آن را نوشته اند؟ ای هنوز لفظی نبوده و آن جا نوشته شده؟ آن چه که در آن جا نوشته شده حاکی از چه صوتی است؟ آیا لازم است حتماً حاکی از یک صوت باشد؟ ببینید چه سؤالات ساده‌ای است، اما وقتی فکرش را می‌کنید، می‌بینید مهم است. «کتاب مکنون» به چه صورت است؟

در رسم المصحف ذیل آیه «فَلَآ أُقۡسِمُ بِمَوَٰقِعِ ٱلنُّجُومِ»، قرائت «فَلَاقسم» هم داریم. امروز می‌خواست راجع به رسم المصحف هم عرض کنم ولی نشد. ولی آن امر ثبوتی را بگویم.

شاگرد: آن بسائط اولیه به واسطه حروف نگاشت می‌شود، آن حروفی که نگاشت بسائط اولیه هستند، حقیقتشان چیست؟

استاد: طبایع این حروف. طبایعی که وقتی به لفظ می‌آید، مجالی از ظهور آن هستند، وقتی به نقش کتابت می‌آید مجالی از ظهور آن هستند. خود طبیعت چیست؟ خود طبیعت که وجود برزخی مثالی و شکلی ندارد. تجرد نفس الطبایع، تجردی فوق عقلی است. قبلاً این‌ها را مباحثه کرده‌ایم. ما یک عقلیاتی داریم که تجرد عقلانی تامی دارند. یک اعیان ثابته و طبایع داریم که تجردشان فوق تجرد عقلانی است. اوسعیت نفس الامر را بحث کرده‌ایم.

شاگرد2: طبایع حالت نماد برای آن مصادر فیض پیدا می‌کنند؟

استاد: بله، یعنی خدای متعال از بعض طبایع که چنین قدرتی را دارند، برای تدوین کل تکوین که یک بخشی از آن، خود همین ها هستند، استفاده می‌کند. لذا عرض کردم در آیه شریفه «وإن مّن شَيۡءٍ إلّا عندَنَا خَزَآئِنُهُۥ وَمَا نُنَزّلُهُۥٓ إلّا بقَدَرٖ مّعۡلُومٖ»[3] یکی از مصادیق «شیء»، خود قرآن کریم است. یعنی «القرآن عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم».

شاگرد: نگاشت هم یک نگاشت متناسب با طبایع است؟

استاد: احسنت. لذا این خیلی عالی است. هر کسی آن را تصور کرد خیلی خوب است. وقتی کلمات الله تدوین شود، اصلاً ریختش ریخت تدوین معنایی نیست.

شاگرد۲: قبلاً فرمودید رمز تحدی همین است.

استاد: بله، اصلاً مهمترین نگاشت همین است. این در تدوین تکوین اصل کاری است. و الا «الحدیث کتاب متشابها»، آنکه آخر کار است. «ثُمّ فُصّلَتۡ»[4]، تفصیل الکتاب است.

---

[1] التوّحيد نویسنده : الشيخ الصدوق جلد : 1 صفحه : ۴۳۶؛ «ولم يجعل للحروف في إبداعه لها معنى غير أنفسها يتناهى ولا وجود لها»

[2] الواقعه ۷۵-۷۹

[3] الحجر ۲۱

[4] هود ۱

انأ النقطة تحت الباء

شاگرد: رابطه امام با این نگاشت چه می‌شود؟ حضرت فرمودند «انا النقطة تحت الباء».

استاد: آن حدیث، یک حدیث مهمتری است. حضرت فرمودند تمام کتاب خدا در سوره مبارکه حمد جمع شده است. این حدیث مضمون خیلی بالایی دارد. لذا روی این وجه، امّ‌الکتاب هم سوره مبارکه حمد می‌شود؛ «اِسْمُ اللّهِ اَلْأَعْظَمُ مُقَطَّعٌ فِي أُمِّ الْكِتَابِ»[1]. خب کل کتاب، در سوره مبارکه حمد جمع شده است. بعد فرمودند کل سوره مبارکه حمد در بسم الله الرحمن الرحیم مجتمع شده. بعد کل بسمله در حرف باء مجتمع شده و «انا النقطة تحت الباء». مسیرش مسیر مهمی است. یعنی از تجمیع کل کتاب حتی حروف مقطعه آن، به جایی می‌آییم که آن نقطه... .

شاگرد: فرمودی تجمیع که می‌شود امام در اینجا نقش دارد، خب نقش ایشان چیست؟

استاد: مفاد حدیث را می‌فرمایید؟ امثال من خیلی خیلی کوچک تر از آن هستیم. یک روز آیت‌الله بهجت نشسته بودند. کسی سؤال کرد. حال مثل ایشان که ما شاءالله! مکرر حاج آقا می‌گفتند خصوصیت قرآن این است که خود واقع را نشان می‌دهد. سال‌های آخر مبارک عمر مبارکشان مثال هم زدند. فرمودند بالتشبیه مثل تلویزیون است. فقط فرقش این است که تلویزیون صورت آن را نشان می‌دهد اما قرآن خود آن را نشان می‌دهد. برای اهلش... . ببینید چقدر با تدوین تکوین مناسب است!

شاگرد: نماد یعنی خودش را کشف می‌کند. شما حالت نماد گرفتید.

استاد: صحبت سر این است که فعلاً انس ذهنی ما در نمادهای به این صورت است. نماد طبیعی به چه صورت است؟

شاگرد: تجلی همان است؟ تجلی همان مصادر فیض است؟

استاد: در کلمات ایشان توضیحاتی بود. بعداً عرض می‌کنم. ایشان می‌گفتند خودش و واقعیتش را نشان می‌دهد. منظورم این بود: کسی از حاج آقا پرسید «انا النقطة تحت الباء» به چه معنا است؟ فرمودند ای آقا! شغلتنا عن التفکر فی امثال هذه حبّ‌الریاسة! سبحانه الله! عین همین عبارت را فرمودند. می‌خواستند بگویند اینها چیزهایی است که اگر انسان یک عمر روی آن فکر کند می‌ارزد. به جای اینکه ما در اینها فکر کنیم، «شغلتنا عن التفکر فی امثال هذه حب الریاسة». منظور اینکه من نمی‌دانم آن به چه معنا است. ولی خب کتاب‌هایی هست. امثال حافظ رجب برسی و دیگران توضیحاتی داده‌اند. محتملاتی هم که به ذهن می‌آید فایده‌ای ندارد. اذعان استکانی گونه ما نسبت به «سبعة ابحر» ناچیز است.

چند مبادی را عرض کردم؟

شاگرد: دو تا را فرمودید. حرف ابوفاخته و «تبیانا لکل شیء».

[1] التفسير (للعياشى) , جلد١ , صفحه١٩

مبدأ سوم : تساوق سبعة احرف قرآنی با خلق عالم بر سبعة»؛ روایت لیلة القدر در الغارات

استاد: یکی دیگر را هم عرض کنم. قبلاً گفته شده. اگر خواستید نگاه کنید. یکی از مهمترین چیزهایی که در فهم این بسیار مهم است، حدیث الغارات ثقفی است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند.

> ...فقال: إني أراك تذكر ليلة القدر و تنزل الملائكة و الروح فيها. قال له علي ع قد رفرشت نزول الملائكة بمشفرة [على قدر فرشت] فإن عمي عليك شرحه فسأعطيك ظاهرا منه تكون أعلم أهل بلادك بمعنى ليلة القدر ليلة القدر ليلة القدر» قال: قد أنعمت علي إذا بنعمة. قال له علي ع: «إن الله فرد يحب الوتر و فرد اصطفى الوتر فأجرى جميع الأشياء على سبعة فقال عز و جل: خلق سبع سماوات و من الأرض مثلهن و قال: خلق سبع سماوات طباقاو قال جهنم لها سبعة أبواب و قال: سبع سنبلات خضر و أخر ياباسات و قال: سبع بقرات سمان يأكلهن سبع عجاف و قال: حبة أنبتت سبع سنابل و قال سبعا من المثاني و القرآن العظيم و أي شيء فيه مما ينتفع به الناس قال فاغتاظ من ذلك جعفر بن محمد ع فقال أمسك ويحك الألف واحد و اللام ثلاثون و الميم أربعون و الصاد تسعون كم معك فقال الرجل أحد و ثلاثون «و مائة فقال له جعفر بن محمد ع إذا انقضت سنة إحدى و ثلاثين و مائة انقضى ملك أصحابك قال فنظرنا فلما انقضت سنة إحدى و ثلاثين و مائة يوم عاشوراء دخل المسودة الكوفة و ذهب ملكهم»...[1]

راوی از لیلة القدر از حضرت سؤال کرد. نزول قرآن برای لیلة القدر میخ کوبیده شده است. همه آن را میدانند. وقتی از حضرت سؤال کرد، حضرت فرمودند: «فسأعطيك ظاهرا منه تكون أعلم أهل بلادك بمعنى ليلة القدر»؛ از لیلة القدری که قرآن در آن نازل شده، به تو توضیحی میدهم که دیگر اعلم مردم به لیلة القدر میشوی. حضرت فرمودند: «إن الله فرد يحب الوتر و فرد اصطفى الوتر فأجرى جميع الأشياء على سبعة»؛ کل تکوین خودش را بر هفت قرار داده است. جالبش هم این است که دنبالهٔ آن، حضرت هفت آیه خواندند. نگفتند میخواهم هفت آیه بخوانم. هفت آیه را خواندند که در همه آنها هفت هست. جالبتر این است که سبع مثانی هم هست. آن هفت تایی که

حضرت می‌گوید، هفت مکرر هست. «خلق سبع سماوات و من الأرض مثلهن و قال: خلق سبع سماوات طباقاو قال جهنم لها سبعة أبواب و قال: سبع سنبلات خضر و أخر یابسات و قال: سبع بقرات سمان يأكلهن سبع عجاف»؛ حضرت هفت آیه را آوردند.

آن چه که نکته کلیدی بحث است و از مباحث فهم اینها است، این است: حضرت می‌خواهند لیلة القدری که نزول قرآن است را بگویند، اما اول سراغ تکوین می‌روند. می‌گویند: «اجری جمیع الاشیاء علی سبعة»، خب حال چون «اجری جمیع الاشیاء علی سبعة»، در لیلة القدر هم که می‌خواهد قرآن نازل شود، چاره‌ای نیست که چون هفت است و این هم می‌خواهد آن را بازتاب بدهد، پس قرآن هم «نزل علی سبعة احرف». معنای اصلی «سبعة» احرف این است. به‌معنای قرائات نیست. چون تکوین هفت است، قرآن هم هفت است. چون جاهایی از تکوین می‌رسد که وجوه وسیعه ای دارد، این قرآنی هم که تدوین آن است، وقتی می‌خواهد به بسط بیاید، ذو وجوه است. چطور شما در تکوین ذو وجوه می‌بینید، داد و فریاد راه نمی اندازید؟! اینجا که رسید می‌گویید «لانفهم»، «ممکن نیست»؟! چرا ممکن نیست؟! وقتی خداوند متعال عالم تکوین خودش را یک تیر و چند نشان کرده، چرا محال باشد؟! قبلاً مثال آن را عرض کرده‌ام. یعنی در مواضع بسیار زیادی در تکوین، یک چیز را سبب ظهور ده‌ها چیز قرار داده است. ساده ترینش این مثالی بود که عرض می‌کردم. در شیمی می‌گویند ترکیب کووالانسی - یک ترکیب الکتروووالانسی دارند و یک ترکیب کووالانسی- کووالانسی چیست؟ می‌گویند یک الکترون بیشتر ندارم. اما با اینکه یکی است، نقش دو تا را ایفاء می‌کند. یعنی دو لایه برای دو اتم است که خالی است. این دو طوری به هم نزدیک می‌شوند که با یک الکترون آن لایه هر دو پر می‌شود. یعنی یکی است اما دارد دو نقش ایفاء می‌کند. می‌توانید در تکوین هزاران مثال پیدا کنید. چیزهایی هستند که چند وجه دارند. ذو وجوه هستند. وقتی شما می‌خواهید آنها را تدوین بدهید، مانعی ندارد. چه در معانی متعدد باشد و چه در تکوینی.

---

[1] الغارات (ط - القديمة)، ج۱، ص: ۱۰۷

سبع المثانی و حروف مقطعه

شاگرد: رابطه سبع، با حروف مقطعه از مبانی است یا از احتمالات است؟

استاد: خیلی روشن است. کل زبان عربی بیست و هشت حرف است. چهارتا هفت تا است. نصفش حروف مقطعه هستند. چهارده تا هستند. چهارده تا هم دو تا هفت تا است؛ «السبع المثانی». دو تا هفت تا، میشود چهارده تا حروف مقطعه. بیست و هشت هم مضرب هفت است.

عدم نیاز حروف مقطعه منقوط به نقطه

شاگرد:...

استاد: اگر شما این حروف را جدا جدا بنویسید، هیچکدام از این چهارده حروف مقطعه نیاز به نقطه ندارد. میتوانید تشخیص بدهید. وقتی «ن» را بنویسید، اگر نقطه هم نگذارید میفهمید. وقتی «ق» را مینویسید اگر نقطه نگذارید میفهمید «ق» است. با «ف» فرق میکند. بقیه حروف اینطور نیستند. این هم جالب است. حروفی که امّ هستند آن هایی هستند که در نوشتن و کتابتشان نیاز به علامت نقطه ندارند. «الم ص ک ه». وقتی «ی» را تنها بنویسید با همه حروف دیگر فرق دارد. واو هم همینطور است ولی جزء حروف مقطعه نیست.

شاگرد: «ع» و «غ»...

استاد: «ع» جزء حروف مقطعه هست ولی «غ» نیست. چون نقطه دارد.

شاگرد: اگر نقطه را نگذارند معلوم نمیشوند.

استاد: منظورم این است که بی نقطه است، اگر نقطه نگذاریم «ع» است. اما «غ» را باید با نقطه توضیح بدهیم. حروف مقطعه بدون نقطه خودشان هستند و نیازی به نقطه ندارند.

والحمد لله رب العالمین